payamdaily.ir

نخستین روزنامه صبح البرز

پیام البرز

شماره ۱۶۰۶
دوشنبه / ۲۲ اردیبهشت / ۱۳۹۹
۱۷ رمضان / ۱۴۴۱
11 / May / 2020

صاحب امتیاز: موسسه همگامان اندیشه زمان
مدیرمسئول: محمود حیدری سردبیر: باهره حیدری
نشانی: کرج، بلوار تعاون، خیابان فرهنگ، جنب کانون گارشناسان، رسمی دادگستری
تلفن: ۳۲۵۳۲۸۳۸-۳۲۵۳۴۴۳۳-۰۲۶ فکس: ۳۲۵۵۳۸۳۸
فکس اینترنتی پیام آشنا: ۰۲۱-۸۹۷۸۶۷۳۹
امتیاز در طرح ارزیابی کیفی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی: ۴۲/۲۶
چاپ: کارگر

کافه پیام

برای انعکاس نظرات و گلایه ها و پیشنهادات خود درباره مسائل البرز با پیام آشنا تماس بگیرید

۳۲۵۵۳۸۳۸
۳۲۵۴۱۴۹۵
۰۹۰۱۴۰۴۸۳۳۳

قاصدک

باز هم اردیبهشت

قاصدک دیروز بودی نیستی اکنون چرا؟
ای درخت شکفته در بستان
غنچه امروز روی شاخسارت نیست
آن گل زردی که آنسو سر برون از خاک بود
باز هم امروز نیست
لاله ای رونده در اینجا به رنگ سرخ خون
باغ را همچون چراغی روشنی بخشیده است
آها اینجا را ببین پروانه ای در گردش است
می پرد روی گلی
می رود همچون خیال
وا چه زیبا آسمانی این روق نیلگون
در میانش شمع رخشانی است می تابد کنون
آن درخت توت را
با برگ سبز تیره رنگ
باز هم یک ماه رفت
باز هم اردیبهشت است و زمان عطر گل
باز هم تکرار
باز هم تغییر
خبر از آن گل یک روزه ی باغ
دگر امروز نمی آید باز
باز هم می گذرد فصل بهار
می رسد تابستان
یک قدم پیش تر اما تکرار
و در این گرمی تکرار زمان می گذرد
فصل هامی گذرند
عمر هم می گذرد
گذرش همچو نسیمی از باغ، در بی برگ درختان بهار
نرم و آرام ولی ثانیه ای ساکن نیست
همچو زنبور که پرواز کند از گل سرخ
سوی آن گل که کنون ذره ای از جام نرید
همچو پرواز کبوتر طرف دلقه ی افشانده شده روی زمین
لحظه ها در گذرند
گذر آری و تکرار گذر
آها اما پی این رقص درختان بهار
در پس عطر افاقی
پی عطر گل یاس
در میان همه آرامش چشمان خیال
باز هم یک چیز است
که بر وبال کبوتر را نیز می کشاند به فرودست زمین
اضطراب است که آن
لحظه ای از باغ جنون نور نشد
اضطرابی است میان همه گل های بهار
در میان همه عطری که زمین
می تراود در گل
آسمان! او که چه باید بکنیم؟
گلی از باغ خیال گر بچینیم بس است؟
یا به دل وعده ی آرامش دریا بدهیم؟
یا به همراهی این باد بهار
برویم از پی گل ها گذریم
یا نشینیم به امید گذر عمر بهار؟
چه نشینیم و چه همراه شویم
عمر ما در گذر است
همگی تنهاییم
هرچه باشد اما
قاصدک قاصدک است
آن درخت گیلاس
همچنان گیلاس است
زنبق و شمعدانی همچنان اند که بود
عطر هر گل ز گیاهی است که گل حاصل اوست
ما هر آن چیز که هستیم شویم
آنچه از بیرون است
همچنان دست به طوفان دارد
گوهر خویش بیاری کنون
لحظه ها در گذرند
گوهر عشق به جز از صدف خویش مجوی
خویشتن را دریاب

نداجعفری

از تمام خوانندگان پیام آشنا می خواهیم، یکی از مهم ترین مشکلاتی که در محله ی زندگی خود با آن دست به گریبان هستید برایمان پیامک کنید تا در ستون «پیامک های وارده» با نام تان -در صورت تمایل- منتشر شود.

SMS

فال روز

امروز با حافظ

مسند به باغ بر که به خدمت چو بندگان
استاده است سرو و کمر بسته است نی
حافظ حدیث سحر فریب خوشت رسید
تا حد مصر و چین و به اطراف روم و ری

خوشه

هستم به وصال دوست دلشاد
امشب
وز غصه ی هجر گشته آزاد امشب
با یار بچرخم و دل می گوید
یارب که کلید صبح گم باد امشب

مولانا

اوقات شرعی فردا

اذان صبح	طلوع آفتاب	اذان ظهر	غروب آفتاب	اذان مغرب
۰۴:۴۵	۰۶:۱۹	۱۳:۰۴	۱۹:۴۹	۲۰:۰۸

برگه

یا مشـــغول زندگی کردن باش یا مردن.

استفن کینگ

یادداشت

از جوک‌های کرونایی تا پناه بردن به طنز

ابراهیم رها با اشاره به ساخت جوک و شوخی با پدیده‌های مختلف می‌گوید: انگار ما آموخته‌ایم با ساخت جوک و طنز به خودمان روحیه بدهیم.

به گزارش پیام آشنا: به نقل از ایسنا، این طنزپرداز درباره ضرورت نوشتن طنز برای کرونا و مشکلات نوشتن در این زمینه با اشاره به زلزله اخیر تهران، اظهار کرد: خیلی برایم جالب و عجیب بود اولین جوکی که برایم آمد زیر سه دقیقه از زمان وقوع زلزله بود برایم عجیب بود اولین واکنش مردم قبل از این که بنه بگویند، ساختن جوک است. فکر می‌کنم بخشی از این ماجرا واکنش دفاعی و روانی مردم است. انگار اتفاقات منفی و بد زیاد به آن‌ها باید داده به طنز پناه ببرند. یکی از واکنش‌های دفاعی پناه بردن به طنز و هجو و گونه‌های مختلف خنده‌آور است. شاید بخشی از ساختن طنز به این برمی‌گردد که جامعه‌شناسان باید دربارهاش بگویند. اما درباره اتفاقات مکرر ما این واکنش را می‌بینیم. پس محتمل است ماجرا این باشد.

او افزود: درباره کرونا هم خیلی زود لطیفه‌هایش گفته شد که تعدادش زیاد بود. ما در ماجرای کرونا دو واکنش داشتیم: یکی واکنش کاهر درمانی ما بود. که در اوج تشنج و در حالی که کرونا از آن‌ها قربانی می‌گرفت و پیک بیماری بود، او آن‌ها در خط مقدم مبارزه با کرونا بودند، تعداد زیادی کلیپ رقص بیرون آمد و دیگری ساختن جوک بود.

رها در ادامه خاطرنشان کرد: انگار ما آموخته‌ایم با ساختن جوک و طنز و رقصیدن به خودمان روحیه بدهیم. من در ابتدای فراگیری کرونا در فسفنداماه برنامه‌ای بیست‌ستمنی به نام «واکسن» ساخته که با محوریت کرونا و در قالب طنز و برای تلویزیون بود. هر چند شبکه دو که کار را پخش می‌کرد، آن را شرحه شرحه کرد. در تمام دوران ساخت برنامه تلویزیونی و در تمام این سال‌ها این گونه دست تطاول به کارهایم گشوده نشده بود؛ کار را نابود کردند. اما به عنوان نویسنده، برنامه‌ساز و کارگردان وظیفه خود می‌دانستم همان‌طور که کادر درمان تلاش می‌کند، در خانه نشینیم و کاری که برای روحیه دادن به مردم از دستم برمی‌آید، انجام دهم. اگر ماجرا در زمانی اتفاق افتاد که مردم لحظه به لحظه اخبار را پیگیری می‌کردند و بار روانی ماجرا بخصوص با اخبار منفی‌ای که در فضای مجازی می‌چرخید خیلی سنگین بود، من وظیفه خود می‌دانستم این کار را انجام دهم و متاسفم که شبکه دو این تلاش مجدانه و وظیفه دانستن فعالیت برای طنز را قدر ندانست و کار را در پخش نابود کرد.

رها در ادامه خاطرنشان کرد: انگار ما آموخته‌ایم با ساختن جوک و طنز و رقصیدن به خودمان روحیه بدهیم. من در ابتدای فراگیری کرونا در فسفنداماه برنامه‌ای بیست‌ستمنی به نام «واکسن» ساخته که با محوریت کرونا و در قالب طنز و برای تلویزیون بود. هر چند شبکه دو که کار را پخش می‌کرد، آن را شرحه شرحه کرد. در تمام دوران ساخت برنامه تلویزیونی و در تمام این سال‌ها این گونه دست تطاول به کارهایم گشوده نشده بود؛ کار را نابود کردند. اما به عنوان نویسنده، برنامه‌ساز و کارگردان وظیفه خود می‌دانستم همان‌طور که کادر درمان تلاش می‌کند، در خانه نشینیم و کاری که برای روحیه دادن به مردم از دستم برمی‌آید، انجام دهم. اگر ماجرا در زمانی اتفاق افتاد که مردم لحظه به لحظه اخبار را پیگیری می‌کردند و بار روانی ماجرا بخصوص با اخبار منفی‌ای که در فضای مجازی می‌چرخید خیلی سنگین بود، من وظیفه خود می‌دانستم این کار را انجام دهم و متاسفم که شبکه دو این تلاش مجدانه و وظیفه دانستن فعالیت برای طنز را قدر ندانست و کار را در پخش نابود کرد.

رها در ادامه خاطرنشان کرد: انگار ما آموخته‌ایم با ساختن جوک و طنز و رقصیدن به خودمان روحیه بدهیم. من در ابتدای فراگیری کرونا در فسفنداماه برنامه‌ای بیست‌ستمنی به نام «واکسن» ساخته که با محوریت کرونا و در قالب طنز و برای تلویزیون بود. هر چند شبکه دو که کار را پخش می‌کرد، آن را شرحه شرحه کرد. در تمام دوران ساخت برنامه تلویزیونی و در تمام این سال‌ها این گونه دست تطاول به کارهایم گشوده نشده بود؛ کار را نابود کردند. اما به عنوان نویسنده، برنامه‌ساز و کارگردان وظیفه خود می‌دانستم همان‌طور که کادر درمان تلاش می‌کند، در خانه نشینیم و کاری که برای روحیه دادن به مردم از دستم برمی‌آید، انجام دهم. اگر ماجرا در زمانی اتفاق افتاد که مردم لحظه به لحظه اخبار را پیگیری می‌کردند و بار روانی ماجرا بخصوص با اخبار منفی‌ای که در فضای مجازی می‌چرخید خیلی سنگین بود، من وظیفه خود می‌دانستم این کار را انجام دهم و متاسفم که شبکه دو این تلاش مجدانه و وظیفه دانستن فعالیت برای طنز را قدر ندانست و کار را در پخش نابود کرد.

او هم‌چنین تاکید کرد: در فضای مجازی شوخی‌ها فشار گسیختگی دارد و این قابل کنمان نیست. اما در عین حال برخی‌شان بامزگی‌هایی دارند و در لحظه‌اند. می‌خواهم بگویم این فضا یکسری مصایب دارد که همه‌مان می‌دانیم؛ مثلا برخی سخیف هستند، برخی جاهلند، برخی هم چرند و برخی هم ضعیف هستند ولی محسناتی هم دارد. که یکی همین در لحظه بودن است. فضای مجازی چنین هر هم آمیختگی‌ای دارد. اگر توقع‌مان را از جنس شوخی‌هایی که مثلا با کرونا در فضای مجازی می‌شود مطابق همان «از کوزه همان برون تراود که در اوست» کنیم آن‌وقت در ذوق‌مان نمی‌خورد.

ابراهیم رها در پایان از نوشتن کتابی درباره کرونا خبر داد و گفت: صحبت‌های اولیه را با ناشر چشمه داشتم. نام این کتاب «عشق دوران کرونا» است که شوخی‌ای با «عشق سال‌های وبا»ی مارکز دارد. البته فقط نامش این کتاب را چنین کرده است. اگر توقع‌مان از جنس شوخی‌هایی که مثلا با کرونا در فضای اینترنتی است که در دوران کرونا شکل گرفته است. من در همان زمان رفتم خانه برادرم که در اکباتان زندگی می‌کرد برادرم آلبوم عکسی نشان من داد که در آن آلبوم، عکسی از بچه‌هایی بود که در کوچه خانه پدری‌ام با هم بازی می‌کردند. همان کوچه‌ای که در موشک‌باران تمام خانه‌هایش از بین رفته بود و وقتی آن عکس را دیدم برادرم به من گفت که به غیر از پسرش، تمام بچه‌های آن عکس در موشک‌باران کشته شده‌اند. این عکس، مرا یاد ملتی از کودکان انداخت که در برابر دشمن، مقاومت می‌کردند. اسم یحیی در «ام تمام مردگان یحیی است» نماد زندگی است. من با این شعر می‌خواهم بگویم که بچه‌ها نمردهاند که تمام‌شان زنده و حی هستند.»

اگر قرار باشد یک شعر که هم شاعرش و هم ملتش را بقا بخشیده باشد، گواه بگیریم، همین شعر «ام تمام مردگان یحیی است» سیاوش می‌تواند باشد. او را به غنیمت تعلقش به تهران، «شاعر تهران» می‌نامند اما به شهادت همین یک شعر می‌توان او را «شاعر ایران» نامید که عطر اندوهش هیچ کم از مردمان اندوهگینی ندارد که هم‌خاطره با او از دردی مشترک گریستند. سیاوش، چنان خوانده بود که بتواند خواننده‌اش را بدخیال بیاورد. مسافر تراویج بود و اگر دیروزها را به امروز احضار می‌کرد، به جستوجوی جهانی نو بود که از جای خالی آن درد کشیده بود و غیاب آن را خسران می‌دانست. شناخت دقیق روزگار خویش و خلق ادبیات به شرطی که جامعه در گزاره‌های ادبی، نامیرا بماند، وجه تفرد سیاوشست. واقعیت‌نویسی که نه در گرداب رمانتیسم غرق شد و نه خود سیاوشست. واقعیت‌نویسی که نه در گرداب رمانتیسم غرق شد و نه خود را به بیان‌های بی‌معنا تبعید کرد. انسان غالب شعرهای سیاوش انسان شکوهمندی است که با تردید به گذشته و با نگرانی به فردا می‌اندیشد. امروز سالمرگ اوست. یحیی دیگری که فروتنانه، زندگی را زیسته بود و هیچ از مصائب انسان، نگریخته بود. محمدعلی سیاوش‌دمن چنان دشوار هست که بگوییم جای او خالی.

ضحاک و زلزله

اعتماد: احسان رضایی- دو، سه شب پیش تهران لرزید. مرکز زلزله اخیر را شرق شهرستان دماوند اعلام کردند. یعنی جایی نزدیک به قله دماوند یا به قول ملک‌الشعراء بهار «گنبد گیتی». کوه دماوند در اساطیر و افسانه‌های ایران جایگاه ویژه‌ای دارد. از جمله می‌گویند وقتی فریدون توانست ضحاک ماردوش را شکست بدهد او را در دماوند در غاری به بند کشید؛ چراکه فریدون قدرت کشتن ضحاک را که افسون‌شده اهریمن است، نداشت. مردم محلی معتقدند زلزله‌های این منطقه نتیجه تقلای ضحاک جان به لب رسیده و بخار گوگردی که از دهانه دماوند خارج می‌شود، نفس‌های مسموم اوست. در واقع دماوند، از ایرانیان در برابر شر محافظت می‌کند. درباره ضحاک و پیشینه داستان او، چند تحقیق انجام شده. یکی از جنجالی‌ترین‌هایش، کتابی بود که علی حصوری منتشر کرد «ضحاک»، نشر چشمه (۱۳۶۸). حصوری با بررسی داستان‌های شاهنامه نتیجه گرفت که جمشید نظام طبقاتی حاکم کرده بوده، ضحاک علیه نظام طبقاتی شوریده و فریدون دوباره طبقات سه‌گانه را حاکم کرده و بعد، اشراف این نظام از ضحاک چهره‌ای منفی و اهریمنی ساختند. او احتمال داد که بردیای دروغین که داریوش هخامنشی علیه او شورید، اصل این داستان باشد. این نظر بیشتر از آنکه خودش توسط پژوهشگرها، نقد یا بررسی شود به خاطر سخنرانی احمد شاملو در دانشگاه برکلی در فروردین‌ماه ۱۳۶۹ طرح و جنجالی شد. منتقدها می‌گفتند شاملو فردوسی را طرفدار نظام طبقاتی خوانده و همین، باعث گفت‌وگوها و مقالات فراوان شد. یک تحقیق جدیدتر هم در این مورد هست که به تازگی ترجمه و منتشر شده («ضحاک - تاریخ از دل اسطوره» نشر مرکز، ۱۳۹۸) و در آن نویسنده، خانم ساقی گازرانی، با بررسی منابع مختلف ریشه داستان ضحاک را در شورش کوروش هخامنشی علیه آستیاک ماد می‌داند و نشان می‌دهد که چطور یک اژدهای سمر در «اوستا» بعدها تبدیل به شاهی ستمگر شد. اما تا ما مشغول بحث‌ها بر سر این پیشینه و چیستی و چرایی ماجرا بودیم، داستان‌نویس‌های دنیا از این افسانه جذاب حسابی استفاده کردند. شخصیت **Azi Dahaka** در بسیاری از بازی‌های کامپیوتری (از جمله در «شاهزاده پارسی ۲» یا **Prince of Persia: Warrior Within**)، کتاب‌های کمیک و انیمه‌های ژاپنی به عنوان شخصیت شرور و به اصطلاح بدمن حضور دارد. برای همین، اگر می‌خواهیم یا می‌شنویم که مثلا سرگئی ریازانسکی، فضانورد مشهور روس، در ایستگاه‌فرمش پای تصویر هوایی قله دماوند به ماجرای ضحاک اشاره می‌کند نباید تعجب کرد. در سال‌های اخیر البته توجه به داستان‌های «شاهنامه» شتاب بیشتری گرفته. بعد از انیمیشن عروسکی «افسانه ماردوش» به کارگردانی حسین مرادی‌زاده که در دهه قبلی و به سفارش صداوسیما ساخته شد، در دهه اخیر چند انیمیشن کوتاه با همین داستان داشتیم تا رسیدیم به انیمیشن «آخرین داستان» به کارگردانی اشکان رهگذر که سال پیش تا فهرست ۳۲تایی بخش بهترین انیمیشن اسکار هم رسید (که در نهایت «داستان اسباب‌بازی ۴» این جایزه را برد). داستان‌های کهن، هنوز هم جذابیت‌های خودشان را دارند.

یادداشت

بوته خیار میراث فرزندان ما نیست

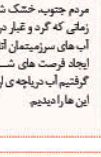

فاطمه امامی

با شروع ترسالی و بازندگی های زیاد در ایران، دشت ها سبز شده و زمین های ایران مثل تکین سبز در بارش بهاری دل هر بیننده ای را بی تاب می کند. دشت لوت کم آب نیست، تالاب ها احیا شده و امید و سر سبزی به سرزمین ایران آمده که نگذاشتند ایرانی تودید آن را داده بودند.

ما ایرانی ها تسلی هستیم که ۴۰ تا ۵۰ سال اخیر تجربیات تلخی از دیدن تالاب های پر آب و دریاچه های کم آب و جنگل های تنک شده رسیدیم. تسل ما متفقانه در مدت کوتاه همه چیز را به چشم خود دیده است. دیدیم که اگر دریاچه ی ارومیه کم آب شد مردم تبریز و ارومیه با ریز گردهای دریاچه ی خشک فشار خون گرفتند. مردم جنوب، خشک شدن تالاب ها را دیدند زمانی که گرد و غبار در هوا هرگز تخولید ما به آب های سرزمینمان آنقدر مغرور بودیم که برای ایجاد فرصت های شغلی در نقشگاه تصمیم گرفتیم آب دریاچه ی ارومیه را کم کنیم. ما همه این ها را دیدیم.

تسل ما شکاف های سرزمین فارس و دشت اشتهارد و ورامین و... را به دلیل فقیر شدن آب سفره های زیر زمینی دیده است.

تسل ما خیلی وقت است وقتی از کنار سد کرج و یا التیان رد می شود مقدار آب را از کناره های دیواره کوه سالت می کند و از بیشتر شدن مقدار آن ذوق و شادی می کند.

تسل ما کاشتن خیار قرقاب و هندوانه را مرکوبر دید و بعد از آن حفر چاه های عمیق و عمیق تر را دید. تسل ما انتقال آب های بدون دریاب را از شهری به شهر دیگر دید و دید که شهر صاحب آب رودخانه لش خشک شد.

این ها همه تجربیات تلخ سرزمین ما بود که آن را باید به عنوان درس عبرت در کتاب های درسی فرزندان ایران بگنجانیم تا این تجربه تلخ دیگر تکرار نشود. با این فرصتی که ایجاد شده با بازندگی های زیاد، سفره های زیر زمینی را احیا کنیم و فرهنگ درست مصرف کردن آب را که سال ها برای آموزش آن سرمایه گذاری شده باز هم اجرا کنیم.

به جای گسترش کاشت سیفی جات و سبزیجات و برنج، باقداری و جنگلکاری معنوی و طبیعی را گسترش دهیم که باعث رونق و حفاظت خاک شده و یک سرمایه برای کشور خواهد بود. با گسترش جنگل های مصنوعی تولید کننده و صادر کننده چوب و کاغذ شویم.

در شهرهای کویری باقات گسترش پیدا کند که درچند سال آینده که دچاره خشکسالی شروع شود. باقات را داشته باشیم که هوای منطقه را خنک کرده و هم سطح تبخیر کمتر خواهد شد و گردشگری منطقه حفظ خواهد شد.

به فراوانی آب این چند سال تقره تشویم که این زوه گذر است. این سرمایه را خوب مصرف کنیم و برای فرزندانمان درخت بکاریم. این کاریک کار ملی است.

همه متسارکت داشته باشیم. اگر هر شهروندی حتی رویوری خانه یا بیرون از شهر تهالی مطابق شرایط اکولوژیک منطقه خود بکارد، این درختان آینده ی فرزندان ما خواهد بود. سرزمین ایران با باقداری و جنگلکاری آباد خواهد شد به برنج کاری و سیفی جات پتنه تبریم و به جای برنج گندم بکاریم که لذت کاشت آن ها زود گذر است و سرمایه ای برای فرزندانمان نخواهد بود.

اجازه بدهیم آب ها به مسیر خود تا تالاب ها انامه دهند و تالابها پرآب شوند. احیای اکوسیستم تالاب ها باعث رونق قوی جانوری و فلور گیاهی منطقه می شود که خود ایجاد شغل برای گردشگری است.

مراتع را با رها کردن بی رویه بی دام تلود تکنیم. تلودی مراتع زمینه مساعدی برای خسارات تلاشی از سیل در این شرایط بازندگی شدید ایجاد خواهد کرد.

به ذهن خود و فرزندانمان مسیرهای مسیل و رودخانه ها را بسپاریم و در آن منطقه خانه و پل تسازیم ما تجربیات تلخ خانه سازی های مسیر رودخانه را داریم ما شعار صرفه جویی آب را از روی کتاب هایمان برنخواهیم داشت و همچنان آب سرمایه ملی ماست.

یادداشت

چگونه می توان اعتماد و وفاداری کارکنان را به‌دست آورد

داستان اول

هنگامی که شما وارد ساختمان شرکت لنکفورد سیسکو در چند کیلومتری جاده لوشن سیتی درمریلند می‌شوید فکر نمی‌کنید وارد یک محیط کاری خاص شده‌اید، اما پس از چند ثانیه می‌فهمید تفاوت‌های خاصی در آنجا انتظارتان را می‌کشد. اول از همه بوی ناشناخته‌ای به مشامتان می‌رسد که ترکیبی است از بوی غذای خام و روغن ماشین. پس از ورود به محوطه، خود را در محاصره قفسه‌های مرتب و تسمه‌های پلاستیکی درحال حرکت می‌بینید. فضای حاکم بر اینجا پس از چند دقیقه برای شما آشناتر می‌شود، چراکه به تدریج با پیشینه فعالیت‌های شرکت لنکفورد از طریق مشاهده عکس‌های روی دیوار و اطلاع‌رسانی‌های پیرامون آشنا می‌شوید و از بودن در آن مکان احساس خوشایندی پیدا می‌کنید. وقتی با مدیرعامل شرکت یعنی استانلی لنکفورد به صحبت می‌نشینیم درمی‌یابیم که این شرکت واقعا متفاوت و همه چیز روی نظام و قاعده است. کارکنان به شکل عجیبی شرکتشان را دوست دارند. میزان غیبت و تاخیر کارکنان به شکل شگفت‌انگیزی پایین است. چیزی به نام نارضایتی از کارکردن در میان کارکنان آن مشاهده نمی‌شود و همه در آنجا با جان و دل کار می‌کنند. چراکه همگی احساس مالکیت دارند. مشتریان شرکت نیز از آن رضایت بسیار زیاد و کاملی دارند. ما از مدیر شرکت پرسیدیم که چگونه چنین فضایی بر شرکت حاکم است؟ او در پاسخ به طرح‌های مبتکرانه در شرکت و به برنامه پرداخت پاداش براساس عملکرد و پوشش‌های حمایتی همه‌جانبه شرکت از کارکنان در زمان بروز مشکلات اشاره می‌کند.

در نتیجه، اجرای طرح‌های مختلف، حمایت از کارکنان شرکت لنکفورد است که تمام ۸۴۰ کارگر و کارمند شاغل در آن احساس خوشبختی کاری می‌کنند و به درنوت پیش می‌آید کسی از کارمندان، شرکت را ترک کند. چنین محیط‌های کاری رویایی و مطلوبی که کارمندان در آن با جان و دل کار می‌کنند در همه جای دنیا وجود دارد، اما سوال اینجاست که چه کارهایی باید صورت گیرد تا همه چیز در یک محل کار باهم جفت شده و ایام را به کام کارکنان کند؟

تجربه نشان داده که رضایت و خرسندی کارکنان یک شرکت از کار کردن در آن می‌تواند به‌طور حتم به رضایت مشتریان منتهی شود، چراکه با بهره‌وری بالای حاصل از رضایت کارکنان، بهترین محصولات و کارکنان شرکت تولید خواهد شد و در اختیار مشتریان قرار خواهد گرفت و پس از مدتی مشتریان وفادار و همیشگی شرکت رو به افزایش خواهد گذاشت.

اما سوال زیرکانه و حساسی که اینجا مطرح می‌شود و پاسخ به آن چندان ساده نیست، این است که آیا باید کارمندان نخبه و یا استعداد شرکت‌ها را صرفا با مشوق‌های پولی و برآمده از عملکرد مطلوب جذب کرد و نگه داشت؟ در واقع، کارمندان مستعد و کارآمد تا حد زیادی کارها را به‌صورت خودکار و روی غلتک افتاده انجام می‌دهند، در نتیجه به دریافت پاداش‌های پولی نائلی از عملکرد مطلوب علاوت می‌کنند و این مشوق دیگر خاصیت چندانی برای آنها نخواهد داشت. واقعیت این است که پس از برآورده شدن نیازهای مالی کارمندان نخبه و کارآمد باید سراغ نقطه حساس و حیاتی‌شان یعنی «اعتماد» به آنها رفت. مدیران چنین کارکنانی باید ثابت کنند که به آنها اعتماد کامل دارند و می‌توانند با خیال راحت کارها را به کارکنان کاردان و کاربلدشان بسپارند.

داستان دوم

شارون اف. فارغ‌التحصیل دانشگاه استنفورد و هاروارد، یک سال قبل، شرکت مشهور آمریکن اکسپرس را ترک کرد. او می‌خواست وارد دنیای نشر شود و به همین دلیل به یکی از غول‌های دنیای رسانه و سرگرمی پیوست. او در بخش بازاریابی یکی از مجلات پرتمدار این شرکت مشغول به کار شد و وظیفه‌اش عبارت بود از طراحی و برنامه‌ریزی برای تدوین برنامه‌های وفادارسازی مشتریان.

او باید به گونه‌ای برنامه‌ریزی می‌کرد که تمام مشترکان مجله، اقدام به تمدید اشتراک خود کنند و کارش را دوست داشت و در آن عالی بود و مدیرش او را تحسین می‌کرد و از کارکنانی مانند او با عنوان «سوخت شرکت برای آینده» نام می‌برد. متاسفانه این غول رسانه‌ای دچار بحران مالی شد و در نتیجه تعدادی از کارکنان از جمله شارون آنجا را ترک کردند. شارون پس از خروج از این شرکت به یک استارت‌آپ رستوران پیوست و در آنجا به‌عنوان رئیس بخش بازاریابی و توسعه کسبوکار منصوب شد اما محیط کاری شارون در آنجا به‌خوبی شرکت قبلی‌اش نبود. او درباره مدیر مافوق خود در آنجا می‌گوید: «او مرد بدی نبود، فقط یک مشکل داشت و اصلا مدیر نبود. آدمی بود غیرقابل اطمینان که به افرادش احساس ناامنی می‌داد. او همیشه می‌خواست به همه نشان دهد که این اوست که رئیس است و همه باید فرمانبردار او باشند.» نتیجه ادامه این رفتار این شد که از سیزده نفری که به همراه شارون به شرکت پیوسته بودند، همه غیر از شارون طی یک سال، آنجا را ترک کردند و به شرکت‌های دیگری رفتند و شارون هم قصد انجام همین کار را داشت.

متاسفانه در برخی شرکت‌ها، فرهنگ غلطی حاکم است که باعث می‌شود افراد فقط به خاطر دستاوردهای فردی درخشان و ارزشمندشان و نه توان مدیریتی و رهبری‌شان به‌عنوان مدیر انتخاب شوند و مدیر مافوق شارون هم از همین گروه مدیران بود که دلیل اصلی ترک شرکت از سوی شارون، همین نامدیری او از تغییر این وضعیت و آمدن یک مدیر لایق و توانمند در آنجا بود.

هر کارمندی دوست دارد به شرکت‌های گوگل، مایکروسافت، فیس‌بوک، والت دیزنی، یا جنرال الکتریک یا تایم وارنر بپیوندد، آن هم نه به‌خاطر شهرت، حقوق و مزایای عالی این شرکت‌ها، بلکه به‌خاطر محیط‌های کاری زیبا، دلنشین و مطلوب آنها. اما آنچه در این میان اهمیت بیشتری دارد، مدت زمانی است که کارکنان لایق و توانمند در چنین شرکت‌هایی باقی بمانند و یا اندت در آنجا کار کنند که این زمان براساس کیفیت رابطه افراد با مدیران مافوق و میزان بالایودن بهره‌وری‌شان تعیین می‌شود و نه چیز دیگر.

در واقع، امروز، دوران «شرکت‌های عظیم» و «مدیران بزرگ» گذشته و کارکنان برای کار در چنین شرکت‌ها و برای چنین مدیرانی دیگر سر و دست نمی‌شکنند، بلکه آنچه برای آنها مهم است، کیفیت رابطه‌ای است که بین آنها و مدیران مستقیم‌شان شکل می‌گیرد و احساسی که از کار کردن در آن محیط به آنها دست می‌دهد.

مترجم: سیدحسین علوی لنگرودی

پرونده جراید

انسان شکوهمند شعر

ایران: ارمغان بهداروند- «خانه ما کنار نیل رادآهنی بود. کوچه‌ای قدیمی که همه زیبایی‌اش درخت کنار کهنسالی بود که در سایه‌سارش، کودکان و در شاخسارش، گنجشک‌ها به شیطنت مشغول بودند. جنگ بود و به رفت و آمد قطار، صبح به صبح می‌دویدیم و برای سربازانی که برای آمدن دلیلی بر پیشانی داشتند، دست تکان می‌دادیم و عصر به عصر می‌دویدیم و برای سربازانی که برای برگشتن، بر پیشانی، دلیلی داشتند، دست تکان می‌دادیم و خودمان را به همین اندازه در جنگ شریک می‌دانستیم روزی هم که موشک دوازده متری، سایه آن درخت کهنسال را از کودکان و گنجشک‌ها گرفت، شریک‌تر شدند. موشک، نام خیلی از آن کودکان را «صفقه‌والاژ» گذاشت که حالا اگر می‌بودند حتما مُشیه آن درخت کنار، سایه‌ای داشتند و همسایه‌هایی!»

آنها و خیلی دیگر از کودکانی که از دیروز و امروز کسر شدند، به معجزه کلمه منقرض نشدند و آن معجزه که از دلسنگی شبیه به همین حکایت، خون خورده بود، متولد «محمدعلی سیاوش» بود. کودکان آن قصه در سال شصت‌وپنج «یحیی» شدند و کودکان این قصه در سال شصت‌وشش، «یحیی».

«خانه من نزدیک پادگان جمشیدآباد بود. در زمان جنگ مرتب اعلام می‌شد که باید این جا را تخلیه کنیم. موشک‌باران شروع شد و یک بار موشکی به کوچه بالایی خانه من که خانه پدری من هم در آن کوچه بود، اصابت کرد. خانه پدری‌ام ویران شد و خانه من تقریباً غیرقابل سکونت. من در همان زمان رفتم خانه برادرم که در اکباتان زندگی می‌کرد برادرم آلبوم عکسی نشان من داد که در آن آلبوم، عکسی از بچه‌هایی بود که در کوچه خانه پدری‌ام با هم بازی می‌کردند. همان کوچه‌ای که در موشک‌باران تمام خانه‌هایش از بین رفته بود و وقتی آن عکس را دیدم برادرم به من گفت که به غیر از پسرش، تمام بچه‌های آن عکس در موشک‌باران کشته شده‌اند. این عکس، مرا یاد ملتی از کودکان انداخت که در برابر دشمن، مقاومت می‌کردند. اسم یحیی در «ام تمام مردگان یحیی است»، نماد زندگی است. من با این شعر می‌خواهم بگویم که بچه‌ها نمردهاند که تمام‌شان زنده و حی هستند.»

اگر قرار باشد یک شعر که هم شاعرش و هم ملتش را بقا بخشیده باشد، گواه بگیریم، همین شعر «ام تمام مردگان یحیی است» سیاوش می‌تواند باشد. او را به غنیمت تعلقش به تهران، «شاعر تهران» می‌نامند اما به شهادت همین یک شعر می‌توان او را «شاعر ایران» نامید که عطر اندوهش هیچ کم از مردمان اندوهگینی ندارد که هم‌خاطره با او از دردی مشترک گریستند. سیاوش، چنان خوانده بود که بتواند خواننده‌اش را بدخیال بیاورد. مسافر تراویج بود و اگر دیروزها را به امروز احضار می‌کرد، به جستوجوی جهانی نو بود که از جای خالی آن درد کشیده بود و غیاب آن را خسران می‌دانست. شناخت دقیق روزگار خویش و خلق ادبیات به شرطی که جامعه در گزاره‌های ادبی، نامیرا بماند، وجه تفرد سیاوشست. واقعیت‌نویسی که نه در گرداب رمانتیسم غرق شد و نه خود را به بیان‌های بی‌معنا تبعید کرد. انسان غالب شعرهای سیاوش انسان شکوهمندی است که با تردید به گذشته و با نگرانی به فردا می‌اندیشد. امروز سالمرگ اوست. یحیی دیگری که فروتنانه، زندگی را زیسته بود و هیچ از مصائب انسان، نگریخته بود. محمدعلی سیاوش‌دمن چنان دشوار هست که بگوییم جای او خالی.

SMS